

ماجرای زندگی یک زندانی حبس ابد

عاقبت مرد زیاده خواه



صدیقی

در خانواده ای بی حاشیه بزرگ اما خودش حاشیه ساز شد، بی طاقت و بی پروایی او کار دستش داد و او را از مسیر درست منحرف کرد و به گودال تباهی انداخت. در ابتدای زندگی مشترکش به جای تربیت فرزندانش، پشت میله های زندان قرار گرفت. زیاده خواهی اش حتی باعث شد در مرخصی از زندان فرار کند و با این کارش گرهی به گره های زندگی اش بیفزاید.

او همه چیز روی گردان بود جز قانون گریزی. پدرش نان بازاری را سر سفره خانواده می برد اما پسر اراده انجام این کار را نداشت. مرد جوان زندانی می گوید: همیشه در رویا زندگی می کردم و کار پدرم را که بنایی بود نوعی وقت تلف کردن می دانستم.

می خواستم در کمترین زمان به آرزوهای بزرگم برسم.

پسر جوان بعد از مدتی کار ساختمانی را رها می کند و وارد کار کابینت سازی می شود تا شاید از این طریق آینده خودش را بسازد، غافل از این که طمع و زیاده خواهی اش او را داخل چاه خواهد انداخت. بعد از مدتی کار در کابینت سازی کسب و کارش رونق می گیرد اما این پایان راهش نیست.

به موازات موفقیت شغلی اش دوستان ناباش هم او را احاطه می کنند و هر دم او را با تی و دود می سازند تا در مسیر آن ها قدم بگذارد. رفته رفته رنگ خطر به دام افتادن در تله اعتیاد پسر جوان به صدا درمی آید و پدرش وارد میدان می شود تا با استین بالا زدن برای فرزندش او را به زندگی دلگرم کند.

پسر جوان بعد از ازدواج دست از رفیق

بازی برنمی دارد و با این دست فرمان پیش می رود تا این که به دیوار اعتیاد می کوید. بعد از در تله افتادن مرد جوان کم کم از حرفه کابینت سازی دور می شود و مواد توان فکر و کار کردن را از او می گیرد. همسر جوانش هر چقدر تلاش می کند او را از مهلکه افیون برهاند و او را از دوستان هیرونی اش دور کند، فایده ای ندارد. آن ها صاحب فرزند می شوند تا شاید پا قدم بچه، پدر را سر به راه و او را از خواب غفلت بیدار کند، اما خواب شوهر سنگین است و بیدار کردنش پتک آهنین می خواهد. مرد زندانی می گوید: همسر هر چقدر تلاش کرد که به من بپیماند دوستان واقعی اعضای خانواده ام هستند نه دوستان نابایم اما مواد فکرو ذهنم را مصادره و مرا گرو کور کرده بود. پدرم هم هر چقدر سعی کرد دستم را بگیرد اما من به جای دست پدرم دست دوستانم را می فشردم تا با حرص دادن او و خانواده همسر به آن ها بفهمانم که تصمیم گیرنده اصلی خودم هستم و کسی نمی تواند نظرش را به من تحمیل کند. تا به خودم آمدم دیدم مسئولیت سه بچه ق دو نیم قد به گردنم افتاده است. مرد جوان بعد از این که مخارج زندگی و اعتیادش بالا می رود به پیشنهاد یکی از دوستان طمع کارش کار کابینت سازی

را کنار می گذارد و وارد بازی خطرناک سوداگری مرگ می شود. او با این کارش اولین تیشه را به ریشه زندگی اش می زند و در ادامه با تشویق های متوهم گونه دوستان ناخلف اش تعداد ضربات تیشه را با قاچاق مواد بیشتر می کند تا در رویای واهی خود در کمترین زمان زندگی اش را دگرگون کند. مدتی با قاچاق مواد قطار زندگی مشترکش را پیش می برد تا این که روزی در اقدام خطرناکی به جای مواد سنتی مقدار زیادی مواد صنعتی از یکی از شهرهای مرزی قاچاق می کند و به سمت زادگاهش به راه می افتد. همان طور که در حال اوج گرفتن روی ابرها بود و در خیال خود چند قدم تا خوشبختی اش باقی نمانده بود ناگهان توسط قانون گرفتار شد و از روی ابرها سقوط کرد. او می گوید: وقتی آخرین بار که مواد صنعتی با خودم حمل می کردم با خودم نقشه ها می کشیدم که چه کارهایی برای زندگی ام انجام دهم و در همین افکار شیطانی ام بودم که در یک ایست و بازرسی در تله قانون گیر افتادم و به جای آغوش گرم خانواده، سر از زندان درآوردم. به خاطر اقدام خلاف قانونم حکم حبس ابد برایم صادر شد. خانواده ام بعد از این اتفاق نه تنها اوضاع شان بهتر نشد بلکه برعکس در انواع گرفتاری

ها افتادند. همسر جوانم با سه بچه کوچک مانده بود که چطور چرخ زندگی را بچرخانند.

بعد از مدتی وقتی همسرم دید که در شهر نمی توانم با هزینه زیاد زندگی رو به رو شود به ناچار به روستا نزد پدر و مادرش رفت تا حداقل با کارگری سر زمین های کشاورزی چرخ زندگی لنگ شده مان را بچرخانند. دل پدر همسر داماد خاکلار به حال دختر و نوه هایش می سوزد و دست به کار می شود. بعد از گذشت ۶ سال از دوران حبس مرد زندانی، پدر همسرش با گذاشتن سند او را به بخش بندباز منتقل می کند تا با این کار گرهی را از گره های زندگی دخترش باز کند اما این اتفاق زیاد دوام نمی آورد. مرد زندانی قدر عاقبت را نمی داند و بعد از انتقال به بخش بند باز دوباره هوس قانون گریزی می کند.

او می گوید: بعد از این که با ضمانت پدر همسرم به بند باز منتقل شدم دوباره نقشه پلیدی به سرم زد. روزی به پیشنهاد یکی از دوستانم در مرخصی پا به فرار گذاشتم و خودم را در یکی از استان های مجاور پنهان کردم. بعد از فرارم از زندان دوباره خانواده همسرم به دردسر افتادند. پدر خانم چون ضمانت مرا کرده بود تحت فشار زیادی قرار گرفت و من هم در حال کشت و گذار و به فکر خودم بودم.

مدتی از فرارم گذشت تا این که دیدم با فرارم نه تنها مشکلی حل نمی شود بلکه برعکس اوضاع خودم و خانواده ام را بدتر از قبل می کنم برای همین خودم را دوباره به قانون معرفی کردم و دوران حبس ام را از سر گرفتم. الان ۶ سال است که پشت میله های سرد زندان روزهای حبس ام را با یکی یکی خط می زبدم تا دوران محکومیت ام به اتمام برسد. زیاد خواهی ام پایان تلخی را برایم رقم زد و از همه بدتر آینده همسر و فرزندانم را تباه کردم.

خلف وعده مادر و ناپدری سر شکسته

صدیقی

زندگی مشترک زوج جوان با بد عهده یکی از طرفین به خط پایان رسید تا این زوج برای دومین بار در زندگی شان برای طلاق به دادگاه خانواده بیایند. این زوج پیش از این بعد از جدایی در زندگی مشترک خود مدتی زندگی مجردی را در پیش می گیرند تا دوران تنهایی و سخت بعد از طلاق را پشت سر بگذارند.

مرد و زن جوان هر دو قبل از ازدواج مجدداًشان با دادن حضانت فرزندشان به همسر خود از یکدیگر جدا می شوند تا شاید با این کار موقعیت های بهتر دیگری در زندگی به دست آورند.

بعد از گذشت مدتی از دوران بساطلاق زن و مرد جوان در یک اتفاق کاری با هم آشنا می شوند و بعد از آن کم کم رابطه عاطفی بین آن ها شکل می گیرد. مرد و زن جوان وقتی می بینند که هر دو موقعیت مشابهی دارند و با ازدواج مجدد می توانند شکست تلخ از دواج قبلی شان را جبران کنند تصمیم به ازدواج با یکدیگر می گیرند. زن و مرد جوان قبل از نشستن پای سفره عقد شرط می گذارند که حاصل ازدواج قبلی شان را که فرزندشان است، وارد زندگی مشترک جدیدشان نکنند اما در میانه راه خلف وعده زن جوان زندگی مشترک آن ها را وارد فاز تازه ای می کند. مرد جوان که بابت شکست قبلی اش هنوز ناراحت و نگران زندگی مشترک جدیدشان است، می گوید: قبل از ازدواج، من به همسرم تاکید کردم که بچه های حاصل از ازدواج اول مان را وارد زندگی مشترک جدیدمان نکنیم چون باعث بروز اختلاف می شود. همسرم پیشنهادم را قبول کرد و پای سفره عقد نشستم.

در اوایل زندگی مشترک مان از همه نظر خیلی با هم تفاهم داشتیم و رفته رفته داشتیم روزهای تلخ ازدواج اول مان را فراموش می کردیم که روزی به خاطر تصمیم ناپهنگام همسر همه چیز به هم خورد. یک روز همسر همه قول و قرارهای قبل از ازدواج مان را زیر پا گذاشت و به من گفت که بدون فرزندش نمی توانم با من زندگی کند. ابتدا فکر کردم با صحبت کردن می توانم او را قانع کنم اما یک روز زمانی که از سر کار به خانه برگشتم با پسر زن دوم رو به رو شدم. با دیدن این وضعیت زمانی که به همسرم اعتراض کردم که چرا پسرش را به خانه آورده است ناگهان پسرش به سویم حمله رو شد و با گلدان به سرم کوبید و سرم شکست. بعد از این اتفاق عصبانی شدم و پسر نوجوان همسر دومم را به شدت تنگ زد و سر این ماجرا زنم را هم به خاطر حمایت از فرزندش مورد ضرب و شتم قرار دادم. بعد از آن همه چیز به هم خورد و همسر دومم خانه را ترک کرد و با پدرمیانی بزرگ ترها هم نتوانستم او را به خانه برگردانم. همسر دومم به خاطر ضرب و شتم او و فرزندش درخواست طلاق داد و به همین دلیل به دادگاه خانواده آمدم تا ببینم چگونه می توانم جلوی فروپاشی زندگی مشترک دومم را بگیرم و گر نه باید شاهد یک شکست دیگر در زندگی ام باشم.

اخبار

دستگیری دو شکارچی متخلف

صدیقی- دو شکارچی متخلف قبل از اقدام به شکار در دام قانون افتادند. به گفته رئیس اداره حفاظت محیط زیست مانه و سملقان، دو شکارچی متخلف که در مناطق حفاظت شده قصد شروع به شکار را داشتند توسط یگان حفاظت این شهرستان دستگیر شدند. «فرجی» با بیانی این که متهمان برای سیر مراحل قانونی به مراجع قضایی تحویل داده شدند، افزود: از متخلفان یک قبضه اسلحه شکاری به همراه مقادیری فشنگ کشف و ضبط شد.

جنگ پراید با بیل مکانیکی

نجفیان- رئیس اداره حوادث و فوریت های پزشکی دانشکده علوم پزشکی و خدمات بهداشتی، درمانی اسفراین از مصدومیت ۴ نفر در تصادف پراید با بیل مکانیکی خبر داد. به گفته «امین کاشوری»، این حادثه یک شبیه شب در ۵ کیلومتری محور اسفراین - بنجورد پس از دوراهی روستای امین آباد رخ داد و مصدومان با ۳ آمبولانس به بیمارستان امام خمینی (ره) این شهرستان منتقل شدند.

عبرت

اتفاق عجیب برای یک سارق

صدیقی- سارقی که نیمه شب وارد یک طویله شده بود توسط صاحبخانه غافلگیر شد و اتفاق عجیبی برایش افتاد. زمانی که سارق در داخل طویله در حال بررسی اوضاع بود ناگهان با سر رسیدن صاحبخانه به ناچار زیر پالان الاغ پنهان شد و اتفاقاتی را رقم زد. مرد روستایی که بابت این حرکت سارق شوکه شده بود در این باره گفت: طبق معمول یک شب برای سرکشی به گوسفندان وارد طویله شدم. در ابتدا متوجه چیزی نشدم و بعد از ریختن علفه جلوی گوسفندان هنگام خروج چشم ام به الاغ بدون پالان داخل طویله افتاد. به خاطر سرمای هوا فکر کردم اگر پالان الاغ را رویش ببندم بهتر است. زمانی که به طرف پالان که داخل آخور خالی گذاشته شده بود، رفتم، دیدم تکان خورد. ابتدا توجه نکردم و با خودم فکر کردم شاید خیالاتی شده ام اما دوباره دیدم پالان تکان خورد و از ترس به عقب برگشتم. به خیال این که حیوانی وحشی زیر پالان پناه گرفته است با یک چوب بلند از راه دور چند ضربه محکم به پالان کوبیدم که با صدای عجیبی مواجه شدم. ناگهان با ادامه ضرباتم صدایی از زیر پالان بلند شد که کارم را متوقف کنم و او تسلیم است. من که از شدت تعجب خشک ام زده بود بعد از چند لحظه دیدم یک نفر که خیس غرق شده بود از زیر پالان بیرون آمد. سارق بعد از مواجه شدن با من شروع به گریه و زاری و اعتراف کرد که برای سرقت آمده اما موقع سر رسیدن من از ترس زیر پالان پنهان شده بود که دستش رو شد. بعد از این ماجرا چون سارق از اهالی روستا بود تعهد داد که دست از کار زشتش برمی دارد من هم از سر تقصیر او گذشتم اما هیچ وقت این صحنه از یادم نخواهد رفت.

دانش آموزان نمونه درسی و انضباطی دبستان شهید دانایی روستای دوین شیروان

<p>دانش آموزان نمونه دبستان شهرک گلپای</p>  <p>ریحانه ابراهیمی اول</p>  <p>نیایش ریاحی سوم</p>  <p>هانیه ولی پورمقدم سوم</p>  <p>فریناز جعفرنایه سوم</p>  <p>احسان جعفرزاده دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>نازنین زهرا صابر دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>	<p>دانش آموزان نمونه دبستان شهرک گلپای</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>
<p>دانش آموزان نمونه دبستان شهرک گلپای</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>	<p>دانش آموزان نمونه دبستان شهرک گلپای</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>
<p>دانش آموزان نمونه دبستان شهرک گلپای</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>	<p>دانش آموزان نمونه دبستان شهرک گلپای</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>  <p>امیرعلی اصغریان دوم</p>